



پل الوار

P. Eluard

## شعر زائیده از مقتضیات

### La poésie de circonstance

« خطابه‌ایست که پل الوار در ۱۷

زائیده امسال ایراد کرد »

اگر موضوعی را بتوان یافت که موجب نگرانی شاعران زمان ما باشد همان موضوع «شعرزائیده از مقتضیات» است. در واقع این مطلب نه تنها آنها را نگران بلکه بیزار و خشمگین میکند.

بسیاری از قافیه بازان بد، بسیاری از تصنیف سازان بی هنر بگفتن اینگونه اشعار کوشیده اند و از همین کوشیدن است که شعر جاودانی که استوارترین معنای بشری را در بردارد بهراس افتاده است. ما نمیخواهیم از انگیزه این هراس غافل بمانیم، نمیخواهیم تقلیدهای مسخره ای را که از شعر کرده اند نا دیده بگیریم یا خطر آنها را ناچیز بشماریم. و این بر ذمه ماست که بدفاع از شعر واقعی برخیزیم، شعری که زائیده از مقتضیات واقعی است.

دل میخواست که نام این خطابه را «از شعر زائیده از مقتضیات تا شعر جاودانی» بگذارم، ولی جاذبه عنوان ساده که بتواند مطلبی را بدون برملا کردن طنینی که در اوست بنامد، مرا با انتخاب عنوان کنونی برانگیخت. چه، بیش از یکنوع شعر وجود ندارد و همه صفاتی که برای شخصی کردن انواع مختلف شعر بتوان باو بست چون: تفرلی، حماسی، قهرمانی، مثنوی، اسدزی، موزون، آزاد یا سبک مانع از این نیست که اول از همه کلمه شعر بگوش بخورد: یعنی سرود. زیرا شعر بیانی است که با نغمه همراه است. اگر در کوچه از ده نفر پرسید که شاعر چه کیست، هر ده نفر چه دانشور باشند و چه حامی جواب خواهند داد: «کسی که عبارات موزون میسازد» من، خود این تجربه را نکرده ام ولی از شنیدن چنین پاسخی اطمینان دارم. فی المثل، من در یونان بچند دهقان بیسواد بعنوان یک شاعر معرفی شدم و همه آنها با دیدن من میگفتند: «آهان، یک سراینده» چرا که از قدیمترین زمان تا کنون شعر بیانی بوده است که با نغمه همراه است و بنظر من این هرگز تغییر نخواهد یافت. آراگون در مقدمه چشمان الزا، می گوید: «شاید زندگی را بتوانند از من گرفت، ولی نغمه مرا نخواهند توانست خاموش کردن بیانی که با نغمه همراه است، بیان آکنده از امید قلبی هنگامیکه نومید است چرا که همواره بارود از هوشیاری ژرف و فرزانی است؛ آنگونه فرزانی که

بنیادش بر غریزه و مروت و احتیاج زیستن ، بر عشق و زندگی و بر حقیقت قرار دارد . هنگامیکه يك شاعر مرگ را فرا میخواند . باید چنین انگاشت که آنرا نه بد لغواه میخواند و هنگامیکه چون خدای فرمانروای دلها میشود باید گفت که همین خاک او را بدین پایه رسانیده .

هنگامیکه يك شاعر از طریق راستی پرت میافتد و با ستانه بیخردی نزدیک میگردد و در دل ویرانه های انعطاط و تباهی سرگردان میشود ؛ بگوئیم تا مرتبه شهادت او را در زندگی بشناسیم و به بینم ذوق اولیه او قبل از افتادن در این پرتگاه چه بوده . از خود بیرسیم آبیایش اذاینکه اذ دنیا شکست بخورد چنگیده است یا نه ؟ تا چند حد نیروی او پیش از نیروی ستمیدگان دیگری چون او در برابر بدی پا نشده است ؛ تا چند حد او و مردان همزمان او نبرد کرده اند ؛ و بهین شیوه است که من انسانهای قرون وسطی و فرانسوا و بون (۱) انسانهای کمون و آرتور (۲) را در نظر میگیرم ، یا بسیاری دیگر ناتوانتر از اینها که در زیر بار زندگی روزانه خورده شدند و با ازشناخت حقیقتی که برایشان دست نیافتنی بود بی نصیب ماندند . فقر مادی چه بسا که موجب فقر اخلاقی شده است . ولی و بون و رمبو و بسیاری دیگر که چنگیدند و با اینهمه شکست خوردند - ویشن ، پوشکین و نکراسوف ، میسکیویچ (۳) و هساینه ، شلی ، نروال (۴) ، بودلر ، پتوفی (۵) و بونف (۶) ، آپولینز (۷) ، سن بول دو (۸) و ماکس ژاکوب (۹) ، مایاکوفسکی ، لورکا (۱۰) و روبردسو (۱۱) با همه اینها چه قهرمان و چه قربانی ، آرزوی روشنائی بزرگتری داشتند . بشری که اینان مجسم میکنند دستخوش والاترین و پست ترین نیروهاست ، بشر در لجن فرو رفته و بیزار از افتق لاچورد ، بشر مطیع و سرکش ، بنده و در اشتیاق آزادی ، نوید و امیدوار .

شاعران دیگری هستند که استوار تر و نیرومند تر مینمایند . اینان از برگزیدگانند و نقاب عقل را بر رخ بسته اند . بنام اینها هومر ، شکسپیر ، دانته یا گوته است . اینان فرمانروایند و آواشان چون آوای شاعران دوره کرد که گننام و بدون واهمه در میدانها شعر میخواندند ، عام است و صاحبی نیشناسد . هومر ، شکسپیر ، دانته یا گوته و حتی ویکتورهوگو ، هنگامیکه «من» میگویند از طرف همه مردم زمان خود میگویند . اینان وچندان روزگار خویشند و در دادرسی بزرگ تاریخ چون گواهی زنده بسود گروهی و بزبانی گروه دیگر شهادت میدهند . اینان هم پایبندی و هم ناپایداری گذشته اند .

آواهای بلند ، ولی آبا ، اغلب ، تأثر ما در برابر آواهایی که بیان اوضاع گذرنده ما میکنند و بشریتر بنظر می آیند ، تیزترین است ؛ ما باندازه ای که آرزوی داشتن همدل و برادر میکنیم ، آرزوی داشتن مری نمیکنیم . چه ، همدل و برادر است که بیان شوفا و آرزوی ما بطرف کمال و همچنین بیان رنجها و کیفیات مشترک بشری ما را میکند .

چون و بون میان و لگردان ؛ چون ویشن پرستار زخمیها و چون پوشکین که بضاطر آبروی زنش در دوئل جان میدهد و چون ماکس ژاکوب که می میرد برای اینکه یهودی است . اینان از دست شکست خوردگانند ولی احساس ستایشی

که ما برای این قربانیا می‌کنیم ؛ مارا بادراك این نکته میانگيرد که از نابودی اینهاست که امید زندگی تازه میشود و نبرد از نو آغاز میگردد ، در آستانهٔ قحطی است که پسر نمیخواهد دیگر گرسنه بماند و در آستانهٔ مرگ است که آدمکشی را محکوم میکند و از بی عدالتی است که عشق عدالت در نهاد او شعله میزند . چه بسا نیروها که بیهوده بهدردرفته است . چه بسا هوشها که در راه کز بکار افتاده است . چه بسا نگاهها و لبخند های زیبا که شکست خورده است . ولی ما ، در زرفای ضمیر خود بخوبی میدانیم که این مغلوب شدگان تنها بظاهر مغلوب شده اند ، بخوبی میدانیم که این مردگان ، مرده نیستند چرا که کردار و گفتار و مثل اینها زندگی میکنند و در درون ماست که ایشان راه خود را بجلو می‌بیبایند . ما از مقتضیات زندگی

آنان با خبریم و میدانیم که آثارشان زادهٔ مقتضیات است .  
فرهنگ که بما میگوید که مقتضیات اوضاع عامی است که بستگی به شخص ، به شیئی ، ب مکان ، بوسائل ، بعلل ، بروش و بزبان دارد و علم سنجیدن اشخاص و آثارشان باید ابتدا بکشف وضع و حالت شخص ، شیئی ، مکان ، وسائل ، علل و روش و زمان بپردازد .

و در اینصورت داوری خواهد کرد که تاحد يك مرد در پنجه مقتضیات بخته شده است و این مقتضیات تاحه پایه او را بلند یا پست کرده اند .

يك بشره‌ادی نه تنها با اشخاصی که در اطراف او هستند می‌آمیزد ، بلکه با اشخاصی که نمی‌شناسد و حوادثی که بر سر او می‌آید یا در او تأثیر میکنند و نیز با حوادثی که خود او بر میانگیزد آمیخته می‌شود و شاعر در آرزوی نو ساختن زندگی می‌سوزد .

کوته میگوید : « دنیا باندازه ای فراخ است و زندگی صحنه هائی چنان رنگارنگ بچشم انسان مرده میکند که شعر هرگز نقصان موضوع نخواهد داشت . لیکن این ضروری است که شعر همیشه از مقتضیات زاده شود ، یا بعبارت دیگر حقیقت مورد مایهٔ آنرا بوجود آورد . يك حالت خاص ، هنگامیکه در دست شاعری پرورده شود ، ممکن است صورت هم و شاعرانه بخود بگیرد . شعرهای من همیشه از مقتضیات می‌آیند . شعر از حقیقت الهام میگیرد و بر حقیقت تکیه میکند و پارچه می‌شود . من هرگز شعری که پایه آن بر هیچ باشد نمی‌سرایم . نباید گفت که در حقیقت مایهٔ شاعرانه وجود ندارد . يك شاعر هنگامی شایستگی خود را نشان میدهد که بداند چگونه در مطلبی عادی بتوان نکته ای دلپذیر جست . حقیقت باید انگیزه و هسته شعر را بوجود آورد ، سپس این بر شاعر است که از این هسته چیزی بیافریند که زیبا و زنده باشد . فورستین (۱۲) را لابد میشناسید . او را شاعر طبیعت نام نهاده اند .

در بارهٔ کاشت رازک شعری ساخته که هیچ چنگی بدل نمیزند . من اخیراً باو گفتم که چند تمثیل پیشه‌وران بسازد . بویژه در بارهٔ بافندگان و اطمینان دادم که بخوبی از عهد آن برخوردار آمد .

چنانکه گویی بدلتخواه کوته ، کرترین دوترو در قرن دوازدهم سرودی گفته که بسرود پیراهن معروف است :

دائماً شالهای حریر میبافیم  
و هرگز از این بافتن جامه‌ای بهتر برتن نمیپوشیم ،

همیشه فقیر و برهنه‌ایم ،

همیشه تشنه و گرسنه‌ایم .

هرگز با این مزدی که ما داریم

چیز بهتری برای خوردن نخواهیم یافت .

هر روز همان نان را داریم

که صبح اندک و شب از آنهم اندکتر است

هر يك برای زندگی جز چهار درهم نداریم ،

و با این نمیتوان زیست

زیرا کسی که ۲۰ پشیز در هفته مزد میگیرد .

نمیتواند زندگی بدون زنج داشته باشد ،

باری ، همه شما بدانید ،

که حتی یکتن هم بین ما نیست

که بیشتر از ۲۰ پشیز مزد بگیرد

این مبلغ غنای يك دوک میتواند بود

ولی ما از آن در بدبختی سیاه هستیم

لیکن ادبایی که ما برای او کار کنیم ،

اوست که از دسترنج ما غنی میشود

تمام روز و بیش از نیمی از شب ،

برای کار کردن بیدار میمانیم

و باز مارا میترسانند

که بگناه استراحت مارا خواهند زد ،

اینطور استراحت ؟ هرگز جرأت آنرا نخواهیم داشت

گرتین دوتروا ، هنگامیکه از رنج بافنده بینوای قرون وسطی حرف میزند

نوعی یگانگی با او مییابد . و از این نظر احساس و ادراک شاعر چون تراژومی است

که هر چه از زندگی دیگران و از زندگی همگانی باو عرضه میشود ، در خود می‌سنجد

تیره‌ترین مقتضیات در زیر قلم شاعر حل می‌گردند ، چه در آینه‌ای منعکس میشوند که

آنها را روشن و برای همه قابل تماشا میکند .

میتوانیم با گوته همدستان شده بگوئیم که همه شعرها از مقتضیات سرچشمه

میگیرند . ولی باید کلمه مقتضیات را بفراخ‌ترین و در همین حال باریکترین معنایش

در نظر گرفت (۱۴) و این دو حساب را هرگز از هم جدا نکرد .

باید دانست که شعر مقتضیات - خاصه هنگامی که ناشی از مقتضیاتی بهمنای

باریک کلمه است - وجود نخواهد یافت و بکام خود نخواهد رسید ، مگر اینکه از

ابتدال و بیسایگی بگریزد . مردم ، بردشمنیها ، نفرینها و اهانت‌های يك شاعر نابغه

بآسانی می‌بخشایند ، در حالیکه بريك شاعر متوسط ولو دارای احساسات خوب باشد

نمیتواند بخشود . و این از یکطرف برای اینست که دلائل و مقتضیاتی که يك شاعر

واقعی را به بیان احساسات ناخوب برانگیخته در نظر میگیرند ، و از طرف دیگر میدانند که بیان يك شاعر متوسط ، بیانی بی ارزش و بیکاره است . يك خواننده واقعی پیش از امر نمیخواهد گول بخورد ، هوشیار و ظنن است و بر این نکته ایمان دارد که «بدی» همراه با وجدان کمتر از «خوبی» عاری از وجدان ، خطرناک است . چنین خواننده‌ای از پاکاری ضرر نمیکنند . او آگاه است که نامردی و آسان گیری ؛ تا حد دنات يك شخص را میتواند فرود آورد .

شعر واقعی باید دنیای واقع را بیان کند ولی در ضمن بساید به بیان دنیای درون ما و دنیایی که در رویای خود ساخته ایم بپردازد ؛ دنیایی که اگر چشمهایمان برای دیدنش باز باشد چون حقیقتی درهه ماست . اگر دنیای واقع بضمیر شاعر پرتوی نیفتد باشد ، چنین شاعری هرگز نخواهد توانست جز تنها روی و «بها» ، جز رویاهای سفیف و اعتقادات بوج ، محصول دیگری بر آورد . حقیقت شاعرانه فردی او نخواهد توانست در برابر حقیقت شاعرانه دنیا بایستد . او باین جهان بسته نخواهد بود ، چرا که تحمل وزنه بشر ، یعنی وزنه واقعی خود را نکرده ؛ وزنه بشر در دنیا و وزنه دنیا در بشر . در وجود چنین شاعری زندگی عمل انکاسی را انجام نخواهد داد . او بیش از اشباح سخن خواهد گفت و برای خود و دیگران چون شعبی زیستن آسان است . در برابر خستگی خود ، اندوه خود ، بیکاری خود سرفرود آوردن بسیار آسان است و از دنیای هماهنگ برین آسانتر است تا از ابرهای فرسوده تنبلی و شوربختی و مرگ . خودکشی آسانتر از زیستن است ، خاصه زیستن که وظیفه‌ای برای خود بشناسد .

برای دست یافتن بچکیده آنچه در جهانست باید شهامت آنرا داشت که اشیاء و احساسات ، عشق و نفرت ، رنگها و شکلها ، زمانها و سرزمینها را با هم جمع کرد و همچنین هزار نکته دیگر که به «ولیا» ملك (ه) آموخته اند که بگوید : «آدمیان بظواهر فرقهائی که با هم دارند با هم برابری ندارند است که شاعر حساسیت خود ، نیروی قضاوت و تصور خود را بادیای واقع که باید بر آن پیروز گردد و از نو بنیاد نهد ، پیوند دهد و از ته دل پیوند دهد . و اگر همه وجود خود را بر آن تنید ، از جنگ احتراز ناپذیر بین خوبی و بدی ، جوانی و فرسودگی و عشق و نفرت ، فاتح باز خواهد گشت .

چنان مطلب در اینست که باید به همراه مردم گذشته و آینده خود را از لجنزار متعفن آزار آدمی بدست آدمی ، آزار شاعر بدست ملانایان اشرافی ، و آزار شهید بدست دژخیم ، بیرون کشید .

باید اندیشه بشر سلامت خود را بازیابد ، اتحاد خود را بازیابد . باید بتواند آنچه را که خوبی محض و بیغش نیست ، آنچه را که زندگی و خوشبختی زیستن نیست از میان ببرد .

میدانیم که نبوغ شاعری تنها وقتی میتواند بوجود آید که شاعر دروغ نگوید توفیق در دروغ نگفتن است ، باید شعروسیله‌ای برای عمل ، برای رفتن به پیش باشد ، زیرا که او درهه پنجره‌ها و برهه افتخار خود را میسراید ؛ نغمه راستی و دشمنی با دروغ .

میوه و گل از مقتضیات بهارند، همانگونه که انقلاب میتواند مقتضای سعادت يك خلق و یا تمام خلقها باشد. شاعر انقلابی باید الهام خود را در احساسات و روشن که مبنی بر نیازهای زندگی و از نواکنش زندگی است، مبنی بر آرزوی يك عدالت صریح و منطقی است بجوید. چرا که این احساسات انقلابی بنیاد خود را بر همدردی و همگامی همه بشر نهاده است و میتواند و باید محصول شاعرانه ای بگرا نیاری احساسات عاشقانه که خود تجلی دیگری از جنگ برای زندگی است داشته باشد.

باید هر شاعر، هر مرد، واقعیت را در پنجه خود گیرد و بر او چیره شود. این واقعیت باسانی قابل شناختن است، چه نقابی بر چهره ندارد. این واقعیت بیگناه و آسمانی نیست، حتی میتواند پست و غبار آلود و زیان آور و مستکار و دهشتناک باشد و آنرا میتوان نادانی، بدبختی، بیساری و جنگ نامید. اینرا نیز میدانیم که شاعر بر قله های سعادت زندگی نیشکند و چه بسا که از لذتهای عمری بهره است. ولی اکنون که بر میزبان سیاه روزی ما واقف است دیگر نباید بدان کردن نهد. بویژه، نباید بدین مالیخولیای هنری که دست او را بدست کسانی میدهد که لو قتر آهون (۱۶) در باره شان گفته: «منزهای بزرگ بیکاره» تن در دهد و نیز نباید برای پندار باشد که راه شعر تنگ است و قالبهای آن تغییر ناپذیر. هر شاعر دلیر حق دارد که در سیر پیشرفت بشر، راهی از نو باز کند و در این تکاپو، هر قالبی برای کار او شایسته است. بیان او از هر کلمه از هر عبارت میتواند ترکیب یافت. بهمان اندازه که موضوعات و کلمات مقدس یا کفرآمیز یا مبتذل وجود دارد، بهمان اندازه نیز قالب برای گفتن موجود است.

چه خوبست که در این زمینه مثالی بیاورم. وصف ساده ای را که ایلین (۷) شاعر روسیه و ستانینده نقشه پنج ساله در کتاب خود نام «گوهساران و آدمیان (۱۸)» از کوشش بشری کرده باید چون شعری واقعی بشمار آورد. بعد از مایاکوفسکی که در سراسر زندگی منادی يك پیام برادرانه و تنها همین يك پیام بود، این شاعر است که بتوصیف شکفتنیهای سودمند و بتوصیف آنچه این شکفتنیها میکنند و خواهند کرد پرداخته است.

ایلین میگوید: «در اینجا میخواهم برایتان شرح دهم که چگونه در کشور ما مردم طبق يك نقشه واحد و خاص، طرح نو، در احیاء مزارع و جنگلها و رودخانه ها و زندگی شخصی خویش افکنده اند.» آنگاه ایلین بدینگونه شرح سرگذشت زیبایی میجوورین (۱۹) میبرد از: «باغبان کوسلوف (۲۰) گروه شکوفه های سیب آناناس (۲۱) را گرفت و آنرا به شکوفه های انتونو کا (۲۲) تلقیح کرد. از این پیوند سلاویانکا (۲۱) بوجود آمد که از پدر خود سیب آناناس نرمی و پراچی و طعم خوش و از طرف مادر جنگلی خود مقاومت در برابر سرما را بارت برد. سرمای پنج درجه زیر صفر نتوانست کلهای او را بخشکاند.

آنگاه کلابی وحشی اولوری (۲۴) که از نقطه ای از مشرق زمین میآید گرفت و با کلابی شاهی فرانسه پیوند زد و نهال را در گلدان نشانید. از این پیوند پنج کلابی چون پنج خواهر بشمار آمد.

دو خواهر اول دوامی نکردند. سومی و چهارمی کمی بهتر از دوتای اول

بودند ولی از همه بهتر پنجمی یعنی کلابی زمستانی میچورین بود . هنگامیکه این نهال یازده ساله شد بیست و پنج میوه درشت و شیرین برآورد . یکسال بعد شاخه اش باندازه ای برابر بود که سرزمین نهاد . اینبار نه بیست و پنج بلکه صد و پنجاه میوه داشت . این نهال از طرف پدر فرانسویش مزه خوش و لطیف و از طرف مادر او لوری مقاومت در برابر سرما و هرگونه ضربه و فشار دیگر بارت برد و اولین قصه خود را اینطور بیان میبرد . « زودتر از موعد زاده شدن بهتر است تا دیرتر . مرد فردا بودن روانتر است تا مرد دیروز . اکنون میچورین باغبان کوسلوف نیست ، بلکه کوسلوف شهر میچورین است . این شهر اکنون نسام تازه ای دارد و آن میچورینسک است »

اینست قصه بریان امروز . کار و هوشمندی بشر جایگزین عصای (۲۵) بریان که آلت خلق عجایب بود ، شده است . تا زمان افسانه بهشت آنجهانی وجود داشت ولی این افسانه جز اینکه بشر را بشود بختی افکند ، تیری بیار نیاورد . لیکن ما که باین شورش بختی تن نداده ایم . ما که سر رشته اعتقاد را گم نکرده ایم ، میدانم که امید ما بیار خواهد آمد . میوه ای را که بزور بیا میخوراند تغییر خواهیم داد و شعر نو که از ذکر کوفی دنیا سرچشمه میگیرد ، امکان چاره جوئیهای بسیار خواهد داشت

انام

۱- Francois Willon (۱۴۳۱-۱۴۸۹) شاعر فرانسه که زندگی پر-جوش و خروش خود را میان ولگردان و عیاران گذرانید . شعرهای تفزیش از زیباترین اشعار کلاسیک فرانسه است .

۲- Arthur Rimbaud (۱۸۵۴-۱۸۹۱)

۳- Mickiewicz (۱۷۹۸-۱۸۵۵) بزرگترین شاعر لهستانی

۴- Gérard de Nerval (۱۸۰۸-۱۸۵۵) شاعر و نویسنده فرانسه که

خود را بدار آویخت

۵- Petofi (۱۸۲۳-۱۸۴۹) شاعر غزلسرای هنگری .

۶- Botev

۷- Guillausne Apollinaire (۱۸۸۰-۱۹۱۸) از پیشاهنگان شعر

جدید فرانسه .

۸- Saint-Paul - Roux (۱۸۶۱-۱۹۴۰) شاعر فرانسه

۹- Max Jacob (۱۸۷۶-۱۹۴۴) شاعر یهودی فرانسه که در زندان

آلمانها مرد .

۱۰- Lorca

۱۱- Robert Dosnos شاعر فرانسه که در زندان آلمانها مرد

۱۲- Fürstein

۱۳- Chretien de Troyes شاعر قرن دوازدهم فرانسه که در همین حال

چند زمان نسبتاً معروف نوشته است .

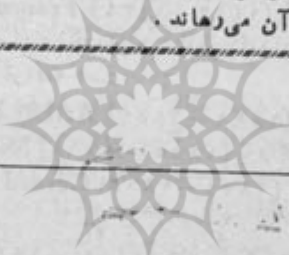
۱۴- منظور از مقتضیات بمعنی فراخ کلمه تمام اوضاع و احوال سرزمین

و زمان است که شاعر در آن بسر میبرد و در معنای دوم همه آنچه روابط نزدیکتر

## سؤال و جواب ایدئولوژی یعنی چه؟

( محسن مقدوری )

شکل فهم خاص اجتماعی ، مجموع نظریات معین و افکار مشخص افراد را ایدئولوژی آنها گویند . در اجتماع طبقاتی ایدئولوژی هم طبقاتی است و نماینده و مدافع منافع طبقات حاکم می باشد . در جامعه بورژوازی « مسئله فقط باینصورت قابل طرحست : ایدئولوژی بورژوازی با سوسیالیستی . حد وسطی وجود ندارد » یا بهتر بگوئیم شکل « سومی » نمی تواند وجود داشته باشد . ایدئولوژی در زندگی اجتماعی و تاریخ اجتماعات اهمیت فراوان دارد پیروزی طبقه کارگر در اجتماع زمینه رشد ایدئولوژی بورژوازی را نابود می سازد و مردم را خود بخود از تاثیر آن می رهااند .



با او دارند چون خانواده و وضع معاش و کیفیات تواریخ و غیره

۱۵ - William Black . شاعر رمانتیک انگلیسی قرن ۱۸ و ۱۹

۱۶ - Loutre Amont شاعر فرانسه (قرن ۱۹)

۱۷ - Iline

۱۸ - Les Montagnes et Les Hommos

۱۹ - Mitchouriné

۲۰ - Koslov

۲۱ - این میوه در ترجمه فرانسه Reinette d' Ananas است

۲۲ - Antonovka

۲۳ - Slovianka

۲۴ - در ترجمه فرانسه Ussurienne

۲۵ - در قصه های اروپایی پریان با حرکت عصائی که در دست دارند

ایجاد معجزه میکنند . مثلا در Cenendrillon یکی از قصه های Perraut





آناهید - کارهتر مندان ارمنستان